



*شهریار : حیدر بابا سلام (سلام حیدر بابا)

(به آذری و با برگردان فارسی : بهروز ثرونیان)



به سایت آذربایجان خوش آمدید

آذربایجان مهد پاک ترین ، نجیب ترین ، شریف ترین و آزاد ترین مردمان گیتی .

آذربایجان تجلی گاه بابک ، سردار و سالار ملی و آذربایجان سرآغاز ظهور زرتشت .

حیدر بابا ، ایلدیریملار شاخانداندا سنلر ، سولار ، شاققیدیبوب آخانداندا قیزلار اونان صفا باغلیبوب باخانداندا سلام اولسون شوکتوزه ،

اتلوزه ! منیم دا بیر آدیم گل سین دیلوز

هما در این مکان کرد هم آمدیم تا دست در دست هم دهیم و میهن خویش را آباد کنیم و از آبادی آن در جای جای دنیا سخن گوئیم .

ادب و فرهنگ آذری:

- زبان
- موسیقی
- شعر
- ادب و هنر
- مشاهیر
- شهریار
- شارح محبت «یگانه مطلق»

www.jolfa.net



زندگینامه

پدرش او را به روستای قیش قورشاق و خشکتاب منتقل نمود . دوره کودکی استاد در آغوش طبیعت و روستا سپری شد که منظومه حیدر بابا مولود آن خاطرات است. در سال ۱۳۳۱ هجری قمری پدرش او را جهت ادامه تحصیل به تبریز بازآورد و او در رنزد پدر شروع به فراگیری مقدمات ادبیات عرب نمود و در سال ۱۳۳۲ هجری قمری جهت تحصیل اصول جدید به مدرسه متحده وارد گردید و در همین سال اولین شعر رسمی خود را سرود و سپس به آموختن زبان فرانسه و علوم دینی پرداخته و از فراگیری خوشنویسی نیز دریغ نمی کرد که بعد ها کتابت قرآن ، ثمره همین تجربت می باشد . در سیزده سالگی اشعار شهریار با تخلص بهجت در مجله ادب به چاپ می رسد . در بهمن ماه سال ۱۳۹۹ شمسی برای اولین بار به تهران مسافرت کرده و در سال ۱۳۰۰ توسط لقمان الملک جراح در دارالفنون به تحصیل می پردازد . شهریار در تهران تخلص بهجت را نپسندیده و تخلص شهریار را پس از دو رکعت نماز و تفعل از حافظ می گیرد.

شهریار از بدو ورود به تهران با استاد ابوالحسن صبا آشنا شده و نواختن سه تار و مشق ردیف های سازی موسیقی ایرانی را از او فرا می گیرد . او همزمان با تحصیل در دارالفنون به ادامه تحصیلات علوم دینی می پرداخت و در مسجد سپهسالار د رحوزه درس شهید سید حسین مدرس حاضر می شد.

در سال ۱۳۰۳ وارد مدرسه طب می شود و از این پس زندگی شورانگیز و پرفراز و نشیب او آغاز می شود . در سال ۱۳۱۳ و زمانی که شهریار در خراسان بود پدرش حاج میر آقا خشکتابی به دیار حق می شتابد . او سپس در سال ۱۳۱۴ به تهران بازگشته و از این پس آوازه شهرت او از مزارها فراتر می رود . شهریار شعر فارسی و آذری را با مهارت تمام می سراید و در سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۰ اثر جاودانه خود حیدر بابایه سلام را خلق و برای همیشه به یادگار می گذارد . منظومه حیدر بابایه سلام تنها در جماهیر شوروی به ۹۰ در صد زبانهای موجود ترجمه و منتشر شده است.

در تیر ماه ۱۳۳۱ مادرش دارفانی را وداع می کند . در مرداد ماه ۱۳۳۲ به تبریز آمده و با یکی از منسوبین خود به نام عزیزه عمید خالقی ازدواج می کند که حاصل این ازدواج سه فرزند به نام های شهرزاد و مریم و هادی هستند . در حدود سالهای ۱۳۴۶ شروع به نوشتن قرآن، به خط زیبای نسخ نموده که یک ثلث آن را به اتمام رسانده و دیوان اشعار فارسی استاد نیز چندین بار چاپ و بلافاصله نایاب شده است. در مدت اقامت در تبریز موفق به خلق اثر ارزنده سهندیه دررمانتیک ترکی می گردد . در سال ۱۳۵۰ مجدداً به تهران مسافرت نموده و تجلیل های متعددی از شهریار به عمل می آید . ولی در سال ۱۳۵۴ داغ دیگری از فوت همسر به دلش می نشیند و در سال ۱۳۵۷ شهریار با حرکت توفنده انقلاب اسلامی همصدا شده و با اعتقاد راسخ و قلبی مالمال از عشق به امام خمینی (ره) دهه آخر عمر خود را سپری می کند . در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۳ تجلیل باشکوهی از استاد در تبریز به عمل آمد . استاد شهریار به لحاظ اشتها در سرودن اشعار کم نظیر درمدح امیر مومنان و ائمه اطهار علیه السلام به شاعر اهل بیت (ع) شهرت یافته . او پس از یک دوره بیماری در ۲۷ شهریورماه سال ۱۳۶۷ دار فانی را وداع و در مقبره الشعرا به خاک سپرده شد.



سلام بر حیدر بابا (حیدر بابایه سلام)

سروده استاد شهریار

حیدر بابا نام کوهی در زادگاه استاد محمد حسین بهجتی تیریزی ملقب به شهریار است . منظومه « حیدر بابایه سلام » نخستین بار در سال ۱۳۳۲ منتشر شد و از آن زمان تا کنون به زبانهای مختلفی ترجمه شده است . لیکن ترجمه بی بدیل آن به شعر منظوم فارسی توسط دکتر بهروز ثروتیان شاهکاری ماندگار است . مترجم در توضیح هدف خود از انجام این کار بسیار دشوار می گوید : « زیبایی یک شعر در وزن و آهنگ کلمات همنشین در یک بیت و هماهنگی آواها از نظر نرمی و درشتی و حتی برداشت و فروداشت حرکات نهاده شده که ذوق و استعداد هنرمند آنها را به هم دوخته ، است تا خواست دل او را به صورتی مؤثر و دل انگیز بیان کند . از همین روست که هر گونه تغییر در صورت شعر زیبایی و دلربایی آن را پریشان می سازد بی آنکه شاید به شکل خیالی یا معنی آن لطمه ای بزند . » با این حال مترجم معتقد است که هیچ ترجمه ای قادر به انتقال کامل بار احساسی و معنوی موجود در این اثر نیست .

منتقدان در توجیه ترجمه زیبای ایشان این مثل فرانسوی را متذکر شده اند که : ترجمه به زن می ماند اگر وفادار باشد زیرا نیست و اگر زیبا باشد وفادار نیست.

حیدر بابا سندی زنده است ، و پرده ای رنگین و برجسته از زندگی در روستا را نشان می دهد . مضمون اغلب بندهای آن شایسته ترسیم و نقاشی است . زیرا از طبیعت جاندار سرچشمه می گیرد . قلب پاک و انسان دوست شهریار بر صحنه ها نور می ریزد و خوانندگان شعرش را به گذشت های دور می برد . نیمی از این منظومه نامنامه و یادواره است که شاعر در آن از خویشان و آشنایان و مردم زادگاه خود و حتی چشمه ها و زمینها و صخره های اطراف خشکتاب نام می برد و هر یک را در شعر خود جاودانگی می بخشد .

سلام حیدر بابا !

حیدر بابایا سلام !

(۱)

حیدر بابا چو ابر شَخَد ، غَرْد آسِمان
خروشان شود روان سیلابهای تند و
صف بسته دختران به تماشایش آن
زمان
سلام مین بر شوکت و تبار تو بادا
گاهی رود مگر به زبان تو نام من

(۲)

پرد ز روی خاک حیدر بابا چو کبک تو

(۱)

حیدر بابا ، ایلدیریملار شاخاند
شاققیلدیوب آخاند سئلر ، سولار ،
قیزلار اونا صف باغلیوب باخاند
ائلوزه ! ، سلام اولسون شوکتوزه
منیم دا بیر آدیم گلسین دیلوزه

(۲)

لرون اوچاندا حیدر بابا ، کهلیک
کول دبیین دوشان فالخوپ ، قاچاندا
آچاندا باخچالارون چیچکلنوب ،



خرگوش زیر بوته گریزد هراسناک
کرده جامه باغت به گل نشسته و گل
چاک

ممکن اگر شود ز من خسته یاد کن
کن دل‌های غم گرفته ، بدان یاد شاد

(۳)

چون چارتاق را فکند باد نوبهار
آشکار نروزیگی و قارچیگی گردد
بفشارد ابر پیرهن خود به مرغزار
باد از ما هر آنکه یاد کند بی گزند
گو : درد ما چو کوه بزرگ و بلند باد

(۴)

پشتت آفتاب حیدر بابا چو داغ کند
رخسار تو بخندد و جوشد ز چشمه آب
خراب یک دسته گل ببند برای من
بسپار باد را که بیارد به کوی من
من باشد که بخت روی نماید به سوی

(۵)

حیدر بابا ، همیشه سر تو بلند باد
مند باد از باغ و چشمه دامن تو فره
از بعد ما وجود تو دور از گزند باد
شد دنیا همه قضا و قدر ، مرگ و میر
این زال کی ز کشتن فرزند سیر شد ؟

(۶)

گشت راه من حیدر بابا ، ز راه تو کج
عمرم گذشت و ماند به سویت نگاه من
من دیگر خبر نشد که چه شد زادگاه
هیچم نظر بر این ره پر پریچ و خم نبود
نبود هیچم خبر زمرد و ز هجران و غم

(۷)

بر حق مردم است جوانمرد را نظر
در جای فسوس نیست که عمر است
گذر

نامرد مرد ، عمر به سر می برد مگر !
جاودانه ایم در مهر و در وفا ، به خدا ،
ما را حلال کن ، که غریب آشیانه ایم

(۸)

زمان که زند بانگ دلنشین میرآزدر آن
شور افکند به دهکده ، هنگامه در زمین

بیزدن ده بیر مؤمکون اولسا یاد ائله
ائله آچیلیمان اورکلری شاد

(۳)

بایرام یئلی چارداخلاری بیخاند
چیخاند نورو گولی ، قارچیگی ،
آغ بولوتلار کؤینکلرین سیخاند
اولسون بیزدن ده بیر یاد ائلییه ن ساغ
دردلریمیز قوی دیکلسین ، داغ اولسون

(۴)

دالووی داغلا سین ! حیدر بابا ، گون
اوزون گولسون ، بولاخارون آغلا سین !
دسته گول باغلا سین ! اوشاخارون بیر
یئل گلنده ، وئر گتیر سین بویانا
اویانا بلکه منیم یاتمیش بختیم

(۵)

حیدر بابا ، سنون اوزون آغ اولسون !
بولاغ اولسون باغ اولسون ! دورت بیر یانون
بیزدن سورا سنون باشون ساغ اولسون !
قزو-قدر ، اولوم-ایتیمدی دونیا
یتیمدی دونیا بوی اوغولسوزدی ،

(۶)

حیدر بابا ، یولوم سنن کج اولدی
دیم ، گنج اولدی عومروم کنچدی ، گلممه
هنچ بیلمه دیم گوزلرون ننج اولدی
دؤنوم وار ، بیلمزیدیم دؤنگه لر وار
وار اینتگین لیک وار ، آیریلیق وار ، اولوم

(۷)

حیدر بابا ، ایگیت آمک ایتیرمز
بیتیرمز عومور کنچر ، افسوس بره
نامرد اولان عومری باشا یتیرمز
سیزلری بیزد ، واللله ، اونوتما ریق
گورنمسک حلال ائدون بیزلری

(۸)

سسلننده حیدر بابا ، میرآزدر
گند ایچینه سسدن - کویدن دوشنده
دیلندیرنده عاشیق رستم سازین
یادوندادی نه هؤلسک قاچاردیم
اواچاردیم قوشلار تکین قاناد آچیب



رستم عاشق بیا بین از بهر ساز
بی اختیار سوی نواها دویدم
رسیدم چون مرغ پرگشاده بدانجا

(۹)

در سرزمین شنگل آوا ، سببِ عاشقان
میهمانِ آن رفتن بدان بهشت و شدن
با سنگ ، سبب و یه زدن و ، خوردن
آنچنان !
خوشی ماندگار شد در خاطرم چو خواب
روحم همیشه بارور از آن دیار شد

(۱۰)

قوری گؤل و پرواز غازها حیدربابا ،
در سینه ات به گردنه ها سوز سازها
بهار تو ، در دشتِ نازها پاییز تو ،
چون پرده ای به چشم دلم نقش بسته
است
تست که تنها نشسته وین شهریار
است

(۱۱)

حیدربابا ، زجاده شهر قراچمن
بانگ می زند آیند مرد و زن چاووش
ریزد ز زائرانِ حرم درد جان وتن
گداصفتان دروغگو بر چشم این
نفرین بر این تمدنِ بی چشم و آبرو

(۱۲)

است است گؤل و زده دور شیطان زده
گشته ایم
کنده است مهر را ز دل و کور گشته ایم
سرنوشتِ تیره چه بی نور گشته زین
ایم
این خلق را به جان هم انداخته است
دیو
صلح را نشسته به خون ساخته خود
است دیو

(۱۳)

هرکس نظر به اشک کند شر نمی کند
انسان هوس به بستن خنجر نمی کند
بس کوردل که حرف تو باور نمی کند
یقین بهشت ، جهنم شود به ما فردا
ما ذیحجه ناگزیر ، محرم شود به

(۹)

شنگیل آوا یوردی ، عاشیق آلماسی
قوناق قالماسی گاهدان گندوب ، اوردا
داس آتماسی ، آما ، هیوا سالماسی
یادیمدا قالب شیرین یوخی کیمین
اثر قویوب روحومدا ، هر زادیمدا

(۱۰)

قازلاری حیدربابا ، قوری گؤلون
گدیکلرین سازاخ چالان سازلاری
کت کؤشنین پاییزلاری ، یازلاری
سینما پرده سی دیر گؤزومده بیر
اؤزومده تک اوتوروب ، سنیر انده رم

(۱۱)

حیدربابا ، قره چمن جاداسی
صداسی چووشلارین گلر سسی ،
کربلیا گئینلرین قاداسی
گؤزونه دوشسون بو آج یولسوزلارین
تمدنون اویدوخ یالان سؤزونه

(۱۲)

آزدیریب حیدربابا ، شیطان بیزی
محبتي اورکلردن قازدیریب
قره گونون سرنوشتین یازدیریب
خلقی بیر-بیرین جانینا سالیب
باریشیغی بلشدیریب قانینا

(۱۳)

باخان اولسا ، قان آخماز گؤز یاشینا
انسان اولان بنلینه تاخماز
توتدوغون بوراخماز آما حئیف کور
بهشتیمیز جهنم اولماقدادیر !
اولماقدادیر ! ذی حجه میز محرم

(۱۴)

خزان یئلی یارپاخلاری تۆکنده
کنده چۆکنده ، بولوت داغدان یئنیب
شیخ الاسلام گؤزل سسپین چکنده
دیردی نیسگیللی سؤز اورکلره
آغاشلار دا آلاها باش آیردی

(۱۵)

دولماسین ! داشلی بولاخ دایش-قومونان
باخچالاری سارالماسین ، سولماسین !



اولماسین ! اوردان کئچن آتلی سوسوز
دینه : بولاخ ، خیرون اولسون آخارسان
باخارسان افقلره خمار-خمار

(۱۶)

حیدر بابا ، داغین ، داشین ، پیره سی
دالیسیندا فره سی کهلیک اوخور ،
قوزولارین آعی ، بوزی ، قره سی
اوزونی بیر گنیدیم داغ-دره لر
اوخویندیم : « چوبان ، قیتر قوزونی »

(۱۷)

یترین دوزونده حیدر بابا ، سولی
بولاخ قنیر چای چمنین گوزونده
اوزونده بولاغ اوتی اوزر سویون
گوزل قوشلار اوردان گلیب ، گنچلر
ایچلر خلوتلیوب ، بولاخان سو

(۱۸)

بیچین اوستی ، سونبول بیچن اوراخلار
زولفی دارار داراخلار ایله بیل کی ،
شکارچیلار بیلدیرچینی سوراخلار
ایچلر بیچین چیلر ابرانلارین
بیرهوشلانیب ، سونان دوروب ، بیچلر

(۱۹)

گونئی باتاندا حیدر بابا ، کندین
اوشاقلارون شامین نیوب ، یاتاندا
آتاندا آی بولوتدان چیخوب ، قاش-گوز
بیزدن ده بیر سن اونلارا قصه ده
ده قصه میزده چوخلی غم و غصه

(۲۰)

قاری ننه گنجه ناغیل دینده
دؤینده کولک قالخیب ، قاپ-باجانی
قورد گنچنین شنگولوسون بینده
اولئیدیم من قاییدیب ، بیرده اوشاق
بیر گول آجیب ، اوندان سورا سولئیدیم

(۲۱)

بال بلله سین بیه ردیم عمه جانین
سونان دوروب ، اوس دونومی گییه ردیم
تیرینگنی دبییه ردیم باخچالاردا
آی اوزومی او ازدیرن گونلریم !
گونلریم ! آج مینیپ ، آت گزیرن

(۱۴)

هنگام برگ ریز خزان باد می وزید
می خزید از سوی کوه بر سر ده ابر
با صوت خوش چو شیخ مناجات می
کشید

حق دلها به لرزه از اثر آن صلاهی
خم می شدند جمله درختان برای حق

(۱۵)

و خاک و داشلی بولاخ مباد پُر از سنگ
خس

پژمرده هم مباد گل وغنچه یک نفس
کس از چشمه سار او نرود تشنه هیچ
ای چشمه ، خوش به حال تو کانجا روان
شدی
شدی چشمی خمار بر افق آسمان

(۱۶)

حیدر بابا ، ز صخره و سنگت به کوهسار
او چوجه رهسپار کبکت به نغمه ، وز پی
از برة سفید و سیه ، گله بی شمار
دره را ای کاش گام می زدم آن کوه و
می خواندم آن ترانه « چوپان و بره » را

(۱۷)

سولی یئر ، آن رشک آفتاب در پهنشدت
جوشنده چشمه ها ز چمنها ، به پیچ و
تاب
اوتی شناور سرسبز روی آب بولاغ
زیبا پرندگان چون از آن دشت بگذردند
بنوشند و بر پرند خلوت کنند و آب

(۱۸)

وقت درو ، به سنبله چین داسها نگر
زلف شانه زند شانه ها مگر گویی به
در کشتزار از پی مرغان ، شکارگر
خشک ، غذای دروگران دوغ است و نان
خوابی سبک ، دوباره همان کار بی
کران

(۱۹)

حیدر بابا ، چو غرصة خورشید شد نهران
بخوابند کودکان خوردند شام خود که
وز پشت ابر غمزه کند ماه آسمان



ساز کن از غصه های بی حد ما قصه
چشمان خفته را تو بدان غصه باز کن

(۲۰)

ساز میکند قاری ننه چو قصه شب
کولاک ضربه ای زده ، در باز می کند
کند با گرگ ، سنگلی سخن آغاز می
ای کاش بازگشته به دامن کودکی
کودکی یک گل شکفتمی به گلستان

(۲۱)

آن لقمه های نوش غسل پیش عمه
جان
تن کردنم همان خوردن همان و جامه به
در باغ رفته شعر مثل خواندن آنچنان !
کشیدم ! آن روزهای ناز خودم را
چو بی سوار گشته به هر سو دویدم !

(۲۲)

کنار است جامه هچی خاله به رود
شیوی
ممد صادق به کاهگل بام ، کرده روی
ز دیوار ، کو به کوی ما هم دوان ز بام و
بازی کنان ز کوچه سرازیر می شدیم
سیر می ما بی غمان ز کوچه مگر
شدیم !

(۲۳)

آن شیخ و آن اذان و مناجات گفتنش
یه لباده بردنش مشدی رحیم و دست
حاجی علی و دیزی و آن سیر خوردنش
شاد بودیم بر عروسی وخیرات جمله
ما را چه غم ز شادی و غم ! هر چه باد
باد !

(۲۴)

و ورنه در شکار اسب ملک نیاز
کج تازیانه می زد و می تاخت آن سوار
را عقاب وار دیدی گرفته گردنه ها
وه ، دختران چه منظره ها ساز کرده اند
باز کرده اند ! بر کوره راه پنجره ها

(۲۵)

حیدر بابا ، به جشن عروسی در آن دیار
فتیله فروشند بار بار زنها حنا -

(۲۲)

هچی خالا چایدا پالتار یوواردی
سوواردی ممد صادق داملارینی
هنج بیلمزدیک داغدی ، داشدی ، دوواردی
آشاردیق هرپان گلدی شیلاغ آتیب ،
آلاه ، نه خوش غمسیز-غمسیز یاشاردیق

(۲۳)

مناجاتی دییه ردی شیخ الاسلام
مشدرحیم لباده نی گییه ردی
ردی مشدآجلی بوز باشلاری بیه
بیز خوشودوق خیرات اولسون ، توی اولسون
قوی اولسون فرق ائلمز ، هر نولاجاق ،

(۲۴)

ملک نیاز ورندیلین سالاردی
چالاردی آتین چاپوپ قئیقاجیدان
قیرقی تکین گدیک باشین آلاردی
دولائیا قیزلار آچیب پنجره
لرده نه گوژل منظره ! پنجره

(۲۵)

توتاندا حیدر بابا ، کندین تویون
قیز-گلینلر ، حنا-پیلته ساتاندا
آتاندا بیگ گلینه دامان آما
منیم ده او قیزلاروندا گوژوم وار
وار عاشیقلا رین سازلاریندا سوزوم

(۲۶)

حیدر بابا ، بولاخلارین یارپیزی
قارپیزی بوستانلارین گول بسری ،
چرچیلرین آغ ناباتی ، ساققیزی
وئر ایندی ده وار داماغیمدا ، داد
ایتگین گندن گونلریمدن یاد وئر

(۲۷)

اوخوردی بایرامیدی ، گنجه قوشی
آداخلی قیز ، بیگ جورابی توخوردی
سوخوردی هرکس شالین بیر باجادان
آی نه گوژل قایدادی شال ساللاماق !
! بیگ شالینا بایراملیغین باغلاماق

(۲۸)

شال ایسته دیم منده ائوده آغلادیم



داماد سبب سرخ زند پیش پای یار
تو چشم من مانده به راه دخترکان
در ساز عاشقان تو دارم بسی سخن

(۲۶)

لب چشمه سارها از عطر پونه ها به
از هندوانه ، خریزه ، در کشتزارها
گونه بارها از سقز و نبات و از این
مانده است طعم در دهنم با چنان اثر
خبر کز روزهای گمشده ام می دهد

(۲۷)

نوروز بود و مرغ شبابویز در سرود
یار بود جوراب یار بافته در دست
آویخته ز روزنه ها شالها فرود
این رسم شال و روزنه خود رسم
! محشری است
عیدی به شال نامزدان چیز دیگری است
!

(۲۸)

شب روم به با گریه خواستم که همان
بام
شالی گرفته بستم و رفتم به وقت شام
غلام آویخته ز روزنه خانه
جوراب بست و دیدمش آن شب ز روزنه
نه بگریست خاله فاطمه با یاد خان

(۲۹)

در باغهای میرزامحمد ز شاخسار
گوشوار آلوچه های سبز و ترش ، همچو
وان چیدنی به تاقچه ها اندر آن دیار
صف بسته اند و بر رف چشم نشسته
اند

صفها به خط خاطره ام خیمه بسته اند

(۳۰)

چون طلا نوروز را سرشتن گلهای
با نقش آن طلا در و دیوار در جلا
بلا هر چیدنی به تاقچه ها دور از او
رنگ حنا و قندقه دست دختران
مادران دلها ر بوده از همه کس ، خاصه

(۳۱)

با پیک بادکوبه رسد نامه و خبر

باغلادیم بیر شال آلیب ، تتر بئلیمه
غلام گبله فاشدیم ، شالی ساللادیم
باغلادی فاطمه خالا منه جوراب
خان ننه می یادا سالیب ، آغلادی

(۲۹)

باخچاسی حیدر بابا ، میرزَممدین
باخچالارین تورشا-شیرین آچاسی
گلینلرین دوزمه لری ، طاخچاسی
دوزولر گوزلریمین رفینده هی
خیمه وورار خاطره لر صفینده

(۳۰)

اولوب ، قیزیل پالچیق آزکلر بایرام
ناققیش ووروب ، اوتاقلاری بزکلر
دوزمه لری دوزلر طاخچالارا
قیز-گلینین فندقچاسی ، حناسی
قایناسی هوسله نر آناسی ،

(۳۱)

باکی چی نین سوژی ، سووی ، کاغیدی
آغوزی ، اینکلرین بولاماسی
چرشنه نین گیردکانی ، مویزی
چرشنه قیزلار دیبه ر : « آتیل ماتیل
اینا تکین بختیم آچیل چرشنه »

(۳۲)

بویاردیق یومورتانی گوچک ، گوللی
چاققیشدیریب ، سینانلارین سوباردیق
دویاردیق ؟ اوینامقدان بیرجه مگر
علی منه یاشیل آشیق وئردی
درردی ارضا منه نوروزگولی

(۳۳)

نوروز علی خرمنده ول سوپردی
کورردی گاهدان پئنوب ، کولشلی
داغدان دا بیر چوبان ایتی هورردی
ساخلادی اوندا ، گوردن ، اولاخ ایاخ
داغا باخیب ، قولاخلارین ساخلادی

(۳۴)

گلنده آخشام باشی ناخیرینان
قودوخلاری چکیب ، وورادیق بنده
کنده ناخیر گنجیب ، گئدیب ، یئتنده
حیوانلاری چیلیاق مینیب ، قوواردیق



سوواردیق سؤز چیخسایدی ، سینه گریب ،

(۳۵)

پاز گئجه سی چایدا سولار شاریلدار
آشیب خاریلدار داش-قیه لر سئلده
قارانلیقدا قوردون گۆزی پاریلدار
اولاشدی ، اپتر ، گۆردون ، قوردی سئچیب
قورددا ، گۆردون ، قالخب ، گدیکن آشدی

(۳۶)

طؤله لرین اوتاغی قیش گئجه سی
کتلیلرین اوتوراغی ، یاتاغی
پاناغی بوخاریدا یانار اوتون
شبچه سی ، گیردکانی ، ایده سی
سسی کنده باسار گولوب - دانیشماق

(۳۷)

شجاع خال اوغلونون باکی سوقتی
صحبتی دامدا قوران سماواری ،
پادیمدادی شسلی قیدی ، قامتی
اولدی جؤنمه گین تویی دؤندی ، یاس
ننه قیزین بخت ایناسی کاس اولدی

(۳۸)

گۆزلری حیدربابا ، ننه قیزین
رخشنده نین شیرین-شیرین سؤزلری
اؤزلری ترکی دئدیم اوخوسونلار
بیلسینلر کی ، آدم گندر ، آد قالار
قالار یاخشی-پیسدن آغیزدا بیر داد

(۳۹)

پاز قاباغی گون گونئی دؤینده
سین سؤینده کند اوشاغی قار گولله
کورکچی لر داغدا کورک زوینده
اوردادور منیم روحوم ، ایله بیلون
کهلیک کیمین باتیب ، قالب ، قاردادور

(۴۰)

اوزاداندا ایشینی قاری ننه
گون بولوندا آبرردی تشینی
دیشینی قورد قوجالیب ، چکدیرنده
سوری قالخب ، دولائیدان آشاردی
داشاردی بایدالارین سوتی آشیب ،

(۴۱)

بام و در زایند گاوها و پر از شیر ،
آجیل چارشنبه ز هر گونه خشک و تر
داستان آتش کنند روشن و من شرح
خود با زبان ترکی شیرین کنم بیان :
چرشنبه قیزلار دیبه ر : « آتیل ماتیل
آینا تکین بختیم آجیل چرشنبه »

(۳۲)

پرنگار با تخم مرغ های گلی رنگ
با کودکان دهکده می باختم قمار
انتظار ما در قمار و مادر ما هم در
من داشتم بسی گل وقای قمارها
یادگارها از دوستان علی و رضا

(۳۳)

نوروزعلی و کوفتن خرمن جوش
از نوش پوشال جمع کردنش و رفتن
از دوردستها سگ چوپان و عوعوش
سگ دیدی که ایستاده الاغ از صدای
با گوش تیز کرده برای بلای سگ

(۳۴)

دواب وقت غروپ و آمدن گله
در بند ماست کره خرها به پیچ و تاب
آفتاب گله رسیده در ده و رفته است
بر پشت کره ، کره سواران ده نگر
نگر جز گریه چیست حاصل این کار ؟ یه

(۳۵)

شبها خروشد آب بهاران په رودبار
کوهسار در سیل سنگ گرد و غلتد ز
چشمان گرگ برق زند در شبان تار
کشند سگها شنیده بوی وی و زوزه می
گرگان گریخته ، به زمین پوزه می کشند

(۳۶)

زمستان بهانه ای بر اهل ده شبان
است
وان کلبه طویله خودش گرمخانه ای
است
شدن خود فسانه در رقص شعله ، گرم
ای است
سینجد میان شبچه با مغز گردکان
به آسمان صحبت چو گرم شد برود تا



(۳۷)

آمد ز بادکوبه پسرخاله ام شجا
صحبتی رسا با قامتی کشیده و با
در بام شد سماور سوقاتیش به پا
او از بخت بد عروسی او شد عزای
آینه ماند و نامزد و های های او

(۳۸)

آهوی ختن چشمان ننه قیز به مثل
رخشنده را سخن چو شکر بود در دهن
من ترکی سروده ام که بدانند ایل
این عمر رفتنی است ولی نام ماندگار
ماندگار تنها ز نیک و بد مزه در کام

(۳۹)

پیش از بهار تا به زمین تابد آفتاب
است در حساب پا کودکان گلوله برفی
پاروگران به سرسره کوه در شتاب
دور گویی که روحم آمده آنجا ز راه
چون کبک ، برفگیر شده مانده در حضور

(۴۰)

رَسَنهای پیرزن رنگین کمان ، کلاف
خورشید ، روی ابر دهد تاب آن رسن
دهن دندان گرگ پیر چو افتاده از
از کوره راه گله سرازیر می شود
شود لبریز دیگ و بادیه از شیر می

(۴۱)

دندان خشم عمه خدیجه به هم فشرد
خود فسرد کز کرد مَلابقر و در جای
روشن تنور و ، دود جهان را به کام برد
به جوش قوری به روی سیخ تنور آمده
در توی ساج ، گندم بوداده در خروش

(۴۲)

خانه برده ایم جالیز را به هم زده در
در خانه ها به تخته - طبقها سپرده ایم
ناپخته خورده ایم از میوه های پخته و
تخم کدوی تنبل و حلوایی و لبو
و سبو خوردن چنانکه پاره شود خمره

(۴۳)

از ورزغان رسیده گلابی فروش ده
خروش از بهر اوست این همه جوش و

خجّه سلطان عمه دیشین قیساردی
میساردی ملا پافر عم اوغلی تنز
تندیر یانیب ، توسی ائوی پاساردی
قاپناردی چایدانیمیز ارسین اوسته
قوورقامیز ساج ایچینده اویناردی

(۴۲)

گتپرردیک آشاغی بوستان پوزوب ،
دولدوریردیک ائوده تاختا-طاباغی
قاباغی تندرلرده پیشیرردیک
اؤزون نیوب ، توخوملارین چیتداردیک
چاتداردیک چوخ یئمکدن ، لاپ آز قالا

(۴۳)

ورزغان نان آرموت ساتان گلنده
کنده اوشاقلارین سسی دوشردی
بیزده بوینان ائشیدیب ، بیلنده
سالاردیق شیللاق آتیب ، بیر قیشقریق
بوغدا وئریب ، آرموتلاردان آلاردیق

(۴۴)

گنتدیک چایا میرزاتاغی نان گنجه
من باخیرام سنلده بوغولموش آبا
باخچایا بیردن ایشیق دوشدی اوتای
ای وای دتدیک قورددی ، قئیتدیک قاشدیک
کوللوکدن آشدیق هئچ بیلمه دیک نه وقت

(۴۵)

حیدربابا ، آغاجلارون اوجالدی
چوانلارون قوجالدی امما حنییف ،
توخلیلارون آریخلیب ، آجالدی
قاش قرلدی ، کؤلگه دؤندی ، گون باتدی
قوردون گوژی قارانلیقدا برلدی

(۴۶)

آللاه چیراغی ائشیتیمیشم یانیر
دایر اولوب مسجدیزون بولاغی
اوشاغی راحت اولوب کندین ائوی ،
منصورخانین الی-قولی وار اولسون
اولسون هاردا قالسا ، آللاه اونا یار

(۴۷)

حیدربابا ، ملا ابراهیم وار ، یا یوخ ؟
اوخور اوشاقلار ، یا یوخ ؟ مکتب آچار ،
خرمن اوستی مکتبی باغلار ، یا یوخ ؟



آخوندا یتیررسن سلام مندن
ادبلی بیر سلام مالاکلام

(۴۸)

گنڈیب تبریزه خجّه سلطان عمّه
آما ، نه تبریز ، کی گلیمیر بیزه
ائممیزه بالام ، دورون قویاخ گنڈاخ
آقا اولدی ، تو فاقیمیز داغیلدی
ساغیلدی قویون اولان ، یاد گنڈوبن

(۴۹)

حیدربابا ، دُنیا یالان دُنیادی
قالان دُنیادی سلیمانان ، نوجدان
اوغول دوغان ، درده سالان دُنیادی
آلیدی هر کیمسیه هر نه وئرب ،
افلاطونان بیر قوری آد قالیدی

(۵۰)

دُندولر حیدربابا ، یار و یولداش
بیر-بیر منی چؤلده قویوب ، چُندولر
سُندولر چشمه لریم ، چیراخلاریم ،
پامان یئرده گون دُندی ، آخشام اولدی
اولدی دُنیا منه خرابه شام

(۵۱)

عم اوغلینان گندن گنجّه قیچاغا
اویناغا آی کی چیخدی ، اتلار گلدی
دیرماشیردیق ، داغلان آشیردیق داغا
اویناتدی مش ممی خان گوی آتینی
تفنگینی آشیردی ، شاقیلداتدی

(۵۲)

دره سی حیدربابا ، قره کولون
خشگنابین یولی ، بندی ، بره سی
سی اوردا دوشر چیل کهلیگین فره
اوردان گنچر یوردوموزون اوزونه
سُزونه بیزده گنچک یوردوموزون

(۵۳)

خشگنابی پامان گونه کیم سالیب ؟
کیم قالب ؟ سیدلردن کیم قیریلیب ،
آمیرغفار دام-داشینی کیم آلیب ؟
؟ بولاخ گنه گلیب ، گولی دولدورور
یاقورویوب ، باخچالاری سولدورور ؟

ده
دنیا ی دیگری است خرید و فروش ده
ایم ما هم شنیده سوی سبدها دوبده
گندم بداده ایم و گلابی خریده ایم

(۴۴)

کنار رود مهتاب بود و پا تقی آن شب
من محو ماه و ماه در آن آب غرق بود
دو زان سوی رود ، نور درخشید و هر
زود

گفتیم آی گرگ ! و دویدیم سوی ده
ده چون مرغ ترس خورده پریدیم توی

(۴۵)

حیدربابا ، درخت تو شد سبز و سربلند
پیر و دردمند لیک آن همه جوان تو شد
گشتند بره های فریه تو لاغر و نژد
در جهان خورشید رفت و سایه بگسترد
چشمان گرگها بدرخشید آن زمان

(۴۶)

ده گویند روشن است چراغ خدای
دایر شده است چشمه مسجد برای ده
راحت شده است کودک و اهل سرای
ده

منصور خان همیشه توانمند و شاد باد !
! در سایه عنایت حق زنده یاد باد

(۴۷)

حیدربابا ، بگوی که ملای ده کجاست ؟
کجاست ؟ آن مکتب مقدس بر پای ده
آن رفتنش به خرمن و غوغای ده
کجاست ؟

باد ! از من به آن آخوند گرامی سلام
عرض ارادت و ادبم در کلام باد !

(۴۸)

کار خویش تبریز بوده عمّه و سرگرم
ما بی خبر ز عمه و ایل و تبار خویش
خویش برخیز شهریار و برو در دیار
بابا بمرد و خانه ما هم خراب شد
هر گوسفند گم شده ، شیرش برآب
شد

(۴۹)



دنيا همه دروغ و فسون و فسانه شد
روانه شد کشتي عمر نوح و سليمان
ناکام ماند هر که در اين آشيانه شد
ستانده است بر هر که هر چه داده از او
نامی تهی برای فلاطون بمانده است

(۵۰)

رفیقان و دوستان حیدر بابا ، گروه
برگشته یک یک از من و رفتند بی نشان
بخشکيد مرد آن چراغ و چشمه
همچنان
خورشيد رفت روی جهان را گرفت غم
دم دنيا مرا خرابه شام است دم به

(۵۱)

چپچاق رفتم آن شب من با پسر عمو
روبرو اسبان به رقص و ماه درآمد ز
خوش بود ماهتاب در آن گشت کو به کو
اسب کبود مش ممی خان رقص جنگ
کرد
غوغا به کوه و دره صدای تفنگ کرد

(۵۲)

راه خشکتاب در دره قره کول و در
در صخره ها و کبک گذاران و بند آب
خواب کبکان خالداری کرده جای
زانجا چو بگذرید زمینهای خاک ماست
این قصه ها برای همان خاک پاک
ماست

(۵۳)

امروز خشکتاب چرا شد چنین خراب ؟
سادات خشکتاب با من بگو : که مانده ز
؟
آمیر غفار کو ؟ کجا هست آن جناب ؟
آب چشمه سار ؟ آن برکه باز پر شده از
یا خشک گشته چشمه و پژمرده
کشتزار ؟

(۵۴)

سرور سادات دهر بود آمیرغفار
در عرصه شکار شهان نیک بهر بود
نامرد زهر بود یا مرد شهید بود و به
لرزان برای حق ستمدیدگان چو بید
برید چون تیغ بود و دست ستمکار می

(۵۴)

تاجبیدی آمیر غفار سیدلرین
شاهلار شکار ائتمه سی قیقاچپیدی
آجیبیدی مرده شیرین ، نامرده چوخ
مظلوملارین حقی اوسته آسردی
گسردی ظالم لری قیلش تکین

(۵۵)

میر مصطفا دایی ، اوجابوی بابا
تولستوی بابا هیکللی ، ساققاللی ،
ائیلردی یاس مجلسینی توی بابا
آردمی خشکتابین آبروسی ،
مسجدلرین ، مجلسلرین گورگمی

(۵۶)

باغلارکیمی مجدالسادات گوردی
گورولدردی بولوتلی داغلارکیمی
یاغلارکیمی سوز آغزیندا اریردی
آلنی آچیق ، یاخشی درین قاناردی
یاناردی یاشیل گوزلر چیراغ تکین

(۵۷)

منیم آتام سفره لی بیر کیشپیدی
ایشییدی ائل الیندن توتماق اونون
گوزلرین آخره قالمیشییدی
دؤنوبلر اوننان سورا دؤنرگه لر
محبتین چیراخلاری سؤنوبلر

(۵۸)

سی میرصالحین دلی سولوق ائتمه
میر عزیزین شیرین شاخسی گئتمه سی
سی میرممدین قورولماسی ، بیتمه
ایندی دئسک ، احوالاتدی ، ناغیلدی
داغیلدی گنچدی ، گئتدی ، ایتدی ، باتدی ،

(۵۹)

میر عبدالون آیناداقاش یاخماسی
آخماسی جوجیلریندن قاشینین
بویلانماسی ، دام-دوواردان یاخماسی
بخیر ! شاه عپاسین دوربونی ، یادش
خشکتابین خوش گونی ، یادش بخیر !

(۶۰)

یاپاردی ستاره عمه نریک لری
میرقادر ده ، هر دم بیرین قاپاردی



چاپاردی قاپیپ ، یئیوب ، دایچاتکین
گولمه لیدی اونون نریک قاپیاسی
شاپیاسی عمه مینده ارسینینین

(۵۵)

میر مصطفی و قامت و قد کشیده اش
رسیده آن ریش و هیکل چو تولستوی
اش

شکر زلی بریزد و شادی ز دیده اش
او آبرو عزت آن خشگناب بود
مسجد و مجالس ما آفتاب بود در

(۵۶)

مجدالسادات خنده خوش می زند چو
باغ

چون ابر کوهسار بگرد به باغ و راغ
چراغ حرفش زلال و روشن چون روغن
با جهت گشاده ، خردمند دیه بود
بود چشمان سبز او به زمرد شبیه

(۵۷)

آن سفره های باز پدر یاد کردنی است
کردنی است آن یاریش به ایل من انشا
روحش به یاد نیکی او شاد کردنی
است

روزگار وارونه گشت بعد پدر کار
خاموش شد چراغ محبت در این دیار

(۵۸)

بازیش بشنو ز میرصالح و دیوانه
سید عزیز و شاخسی و سرفرازش
میرممد و نشستن و آن صحنه سازیش
گفتنم همه افسانه است و لاف امروز
بگذشت و رفت و گم شد و نابود ، بی
گزاف

(۵۹)

بشنو ز میر عبدل و آن وسمه بستنش
گسستنش تا کنج لب سیاهی وسمه
از بام و در نگاهش و رعنا نشستنش
! شاه عباسین دوربونی ، یادش بخیر
خشگنابین خوش گونی ، یادش بخیر !

(۶۰)

تنور عمه ستاره نازک را بسته در
هر دم ربوده قادر از آنها یکی به روز
دور چون کره اسب تاخته و خورده دور
آن صحنه ربودن نان خنده دار بود

(۶۱)

حیدر بابا ، امیر حیدر نئینیور ؟
قئینیور یقین گنه سماواری
دای قوجالیب ، آلت انگینن چئینیور
قاشینا قولاخ باتیب ، گۆزی گریب
یازیق عمه ، هاوا گلیب باشینا

(۶۲)

سؤزونى خانم عمه میرعیدولون
انشیدنده ، ایه ر آغز-گۆزونى
اؤزونى ملکامدا وئر اونون
دعوالارین شوخلوغیلان قاتالار
یاتالار اتی یئیوب ، باشی آتیب ،

(۶۳)

فضه خانم خشگنابین گولیدی
قولیدی آمریحیا عمقزینون
رخساره آرتیستیدی ، سؤگولیدی
یانسیلار سید حسین ، میر صالحی
امیرجعفر غیرتلی دیر ، قان سالار

(۶۴)

گگردی سحر تزدن ناخیرچیلار
قویون-قوزی دام باجادا ملردی
بلردی عمه جانیم کۆپه لرین
تندیرلرین قوزاناردی نویسیسی
ایسیسی چؤرکلرین گۆزل اییی ،

(۶۵)

گؤیرچینلر دسته فالخیب ، اوچالار
پرده اچالار گون ساچاندا ، قیزیل
قیزیل پرده اچیب ، ییغیب ، قاچالار
جلالی گون اوچالیب ، آرتارداغین
طبیعتین جوانلانا جمالی

(۶۶)

آشاندا حیدر بابا ، قارلی داغلار
گنجه کروان یولون آزیب ، چاشاندا
کاشاندا من هارداسام ، تهراندا یا
اوزاقلاردان گۆزوم سنچر اونلاری
اونلاری خیال گلیب ، آشیب ، گنچر



! سیخ تنور عمه عجب ناگوار بود

(۶۱)

گویند میر حیدرت اکنون شده است پیر
دلپذیر برپاست آن سماور جوشان
شد اسب پیر و ، می جود از آروار زیر
گوش کر ابرو فتاده کنج لب و گشته
بیچاره عمه هوش ندارد به سر دگر

(۶۲)

باز می کند میر عبدل آن زمان که دهن
عمه خانم دهن کچی آغاز می کند
کند با جان ستان گرفتن جان ساز می
تا وقت شام و خواب شبانگاه می رسد
شوخی و صلح و دوستی از راه می
رسد

(۶۳)

فضه خانم گزیده گل‌های خشک‌ناب
حساب یحیی ، غلام دختر عمو بود در
رخساره نیز بود هنرمند و کامیاب
سید حسین ز صالح تقلید می کند
غیرت است جعفر و تهدید می کند با

(۶۴)

سگان از بانگ گوسفند و بز و بره و
غوغا به پاست صبحدمان ، آمده شبان
در بند شیر خواره خود هست عمه جان
پیرون زند ز روزنه دود تنورها
بخورها از نان گرم و تازه دمدم خوش

(۶۵)

پرواز دسته دسته زیبا کبوتران
آسمان گویی گشاده پرده زرین در
در نور ، باز و بسته شود پرده هر زمان
کوه در اوج آفتاب نگر بر جلال
زیبا شود جمال طبیعت در آن شکوه

(۶۶)

پشت کوه گر کاروان گذر کند از برف
شپ راه گم کند به سرازیری ، آن گروه
پرشکوه باشم به هر کجای ، ز ایران
چشمم بیابد اینکه کجا هست کاروان
میان آید خیال و سبقت گیرد در آن

(۶۷)

بیر چیخیدیم دام قیه نین داشینا
گئچمیشینه ، یاشینا بیر باخیدیم
بیر گورئیدیم نه لر گلمیش باشینا
آغلاردیم منده اونون قارلاریلان
قیش دوندوران اورکلری داغلاردیم

(۶۸)

سی خنداندي حیدر بابا ، گول غنچه
آما حئیف ، اورک غذایی قاندي
زینداندی زندگانلیق بیر قارانلیق
بو زیندائین درچه سین آجان یوخ
یوخ بو دارلیقدان بیرقورتولوب ، قاچان

(۶۹)

حیدر بابا گوبلر بوتون دوماندي
یاماندي گونلریمیز بیر-بیریندن
بیر-بیروزدن آیریلمايون ، آماندي
آلبیلار یاخشیلیغی الیمیزدن
یاخشی بیزی یامان گونه سالیلار

(۷۰)

قارقینمیش فلکدن بیر سوروشون بو
نه ایستیور بو قوردوغی کلکدن ؟
الکدن دینه گئچیرت اولدوزلاری
قوی توكولسون ، بو یئر اوزی داغیلسین
بیغیلسین بو شیطانلیق قورقوسی بیر

(۷۱)

بیر اوچئیدیم بو چیرینان یئلین
آشان سنلین باغلاشئیدیم داغدان
آغلاشئیدیم اوزاق دوشن ائلین
سالدی بیر گورئیدیم آیریلیغی کیم
اؤلکه میزده کیم قیریلدی ، کیم قالدی

(۷۲)

سالدیم نَفَسی من سنون تک داغا
سندھ قئیتیر ، گوپلره سال بوسسی
قفسی بایقوشوندا دار اولماسین
بوردا بیر شیئر داردا قالیب ، باغیریر
چاغیریر مروت سیز انسانلاری

(۷۳)

حیدر بابا ، غیرت قانون قاینارکن



(۶۷)

ای کاش پشتِ دامِ قیّه ، از صخره های
تو
از او ماجرای تو می آمدم که پرسم
بینم چه رفته است و چه مانده برای تو
گریه سر کنم روزی چو برفهای تو با
دل‌های سردِ یخ زده را داغتر کنم

(۶۸)

گل از برای دل خندان شده است غنچه
لیکن چه سود زان همه ، خون شد
غذای دل
سرای دل زندانِ زندگی شده ماتم
کس نیست تا دریچه این قلعه وا کند
کند زین تنگنا گریزد و خود را رها

(۶۹)

حیدر بابا ، تمام جهان غم گرفته است
گرفته است وین روزگار ما همه ماتم
ای بد کسی که دست کسان کم
گرفته است
لانه کرد نیکی برفت و در وطن غیر
بد در رسید و در دل ما آشیانه کرد

(۷۰)

نفرین شده فلک ؟ آخر چه شد بهانه
زین گردش زمانه و این دوز و این کلک ؟
جمله زین آلك گو این ستاره ها گذرد
بگذار تا بریزد و داغان شود زمین
کمین در پشت او نگیرد شیطان دگر

(۷۱)

ای کاش می پریدم با باد در شتاب
و آب ای کاش می دویدم همراه سیل
با ایل خود گریسته در آن ده خراب
می دیدم از تبار من آنجا که مانده است ؟
وین آیه فراق در آنجا که خوانده است ؟

(۷۲)

افکنده ام من هم به چون تو کوه بر
نفس
فریاد من ببر به فلک ، داد من برس
این قفس بر جغد هم مباد چنین تنگ
در دام مانده شیری و فریاد می کند

قالخارکن ، قره قوشلار سنن قویوپ
او سیلدیریم داشلارپینان اوینارکن
گور قوزان ، منیم همتمیمی اوردا
اوردان آییل ، قامتیمی داردا گور

(۷۴)

گئچنده حیدر بابا . گئجه دورنا
کوراوغلونون گوزی قارا سنچنده
قیر آتینی مینیب ، کسب ، بیچنده
منده بوردان تنز مطلبه چاتمارام
یاتمارام ایوز گلیب ، چاتمیونجان

(۷۵)

حیدر بابا ، مرد اوغوللار دوغکینان
بورونلارین اوغکینان نامردلرین
گدیکلرده قوردلاری توت ، بوغکینان
آپین-شایین اوتلاسین قوی قوزولار
قویونلارون قویروقلارین قاتلاسین

(۷۶)

سنون گویلون شاد اولسون ، حیدر بابا
دونیا وارکن ، اغزون دولی داد اولسون
گئچن تانیش اولسون ، یاد اولسون سنن
دپنه منیم شاعر اوغلوم شهریار
دور غم اوستونه غم قالار بیر عمر



کند دادی طلب ز مردم بیداد می

(۷۳)

تا خون غیرت تو بجوشد ز کوهسار
آن کنار تا پر گرفته باز و عقابت در
با تخته سنگهایت به رقصند و در شکار
نگر برخیز و نقش همت من در سما
برگرد و قامتم به سر دارها نگر

(۷۴)

شامگاه دُرنا ز آسمان گذرد وقت
کور اوغلی در سیاهی شب می کند
نگاه
راه قیرآت او به زین شده و چشم او به
من غرق آرزویم و آیم نمی برد
برد ایوز تا نیاید خوابم نمی

(۷۵)

مردان مرد زاید از چون تو کوه نور
خاک گور نامرد را بگیر و بکن زیر
چشمان گرگی گردنه را کور کن به زور
چرند پگذار بره های تو آسوده تر
وان گله های فربه تو دنبه پرورند

(۷۶)

باغ تو شاد باد ! حیدریابا ، دل تو چو
شهد و شکر به کام تو ، عیمرت زیاد باد !
من و تو به یاد باد ! وین قصه از حدیث
گو شاعر سخنور من ، شهریار من
و دور از دیار عمری است مانده در غم
من